



## از هرمس و پرومته، تا قهرمانان قصه های عیاری و پیکارسک

معصومه بوذری

تجسم اسارت و بندگی، برای همه ی انسان ها، به تناسب، دردآور است. از این رو، هر قوم و ملت آزاده ای، در طول تاریخ، قهرمانانی مبارز و آزادی خواه را خلق کرده و در ادبیات و فرهنگ خود به آنها جانی جاودانه بخشیده است. ویژگی یاری گری، دادرسی، و مبارزه برای روشننگری، در بسیاری از قهرمانان اسطوره ای یونان باستان، به ویژه هرمس و پرومته، قابل تأمل است. چنانکه مشابه همان یاری رسانی ها را در میان عیاران، و نیز در بسیاری از پیکاروها می توان یافت؛ این قهرمانانی که بیشتر اشخاصی از طبقه ی فرودست اجتماع هستند.

آنچه در پی می آید، گزیده ی است مختصر از مآخذی درباره ی اساطیر یونان، قصه های عیاری، و داستانهای پیکارسک. و در ادامه با گذر از جهان اسطوره و ادبیات، نیم نگاهی می اندازیم به خصایل مشترک چند قهرمان خاص که به دادگستری و بخشندگی مشهورند و خصلت های عیاری یا قلاشی دارند؛ و در پایان سعی می کنیم به طور کلی، با گرد هم آوردن مصادیقی چند از دنیای قصه ها، به دو نوع عملکرد متفاوت در این قهرمانان داستانی برسیم: الف) قهرمان مبارز در راه پیروزی حقیقت بر تاریکی؛ ب) قهرمان بی عمل که زندگی فلاکت بار را ادامه می دهد؛ اما همچنان ضرورت وجودی اش برای اجتماع خود تأکید می شود؛ و در کل، محبوب و سازنده است.

هرمس

هرمس (Ἑρμῆς) / مرکوری در اساطیر روم، پسر زئوس و مایا، بر کوه سیلنا، در آرکادیا متولد شد. هرمس پیام آور زئوس - خدای خدایان - بود و خدای خبررسانی به شمار می رفت. از اینرو، همیشه کفش های بالدار (برای سرعت بخشیدن به او در زمین و دریا) به پا، کلاهی لبه دار بر سر و چوبدستی مخصوص که نشانه ی رسالت الهی او بود در دست داشت.

او در ابتدا ایزد موسیقی و به وجود آورنده ساز چنگ بود، همچنین ایزد چوپان‌ها، بازرگانان، اندازه و وزن، سخنرانی، ادبیات، و شعر. همچنین خدای المپایی مرزها و خدای مسافرانی که از آنها عبور می‌کنند. خدای گاوچرانان، خدای سخنوران و بذله‌گویان، خدای تجارت و پیشه، راهنمایی و پیروزی، خدای اندازه‌ها و اختراع و داد و ستد؛ و خدای حيله‌گری دزدان و دروغ‌گویان، و خدای راهزنان، و ورزشکاران.

گفته می‌شود که هرمس بسیاری از انواع مسابقه‌ها و ورزش‌ها را اختراع کرده و برای همین حافظ و پشتیبان ورزشکاران هم بوده است. همچنین به عنوان همراه فرد مرده، به او کمک می‌کرده تا راه خود را تا سرزمین مردگان (جهان زیرین) پیدا کند. در بسیاری از اسطوره‌های یونانی هرمس به عنوان تنها خدایی نشان داده شده که به غیر از هادس (Hades برادر زئوس) و پرسفونه (Persephone دختر زئوس) قادر بود بدون هیچ مانعی از جهان زیرین خارج یا به آن وارد شود.

هرمس خدای دزدان نیز بود؛ چرا که بسیار حيله‌گر و خود دزد بود (از همان شبی که به دنیا آمده بود، از دست مادرش مایا فرار کرده تا گله‌ی برادر بزرگترش آپولو را بدزد).

در کودکی با دزدیدن گاوهای آپولو و کشتن آن‌ها از روده‌های آن‌ها چنگ را ساخت. در ابتدا این امر خشم آپولو را برانگیخت اما آپولو بعد از شنیدن صدای چنگ نظرش عوض شد و چنگ را با خود برد.

عصای هرمس از دو مار در هم تنیده تشکیل شده که در بعضی مجسمه‌ها در بالای عصا به دو بال منتهی می‌شود. این عصا شبیه عصای یکی دیگر از خدایان به نام Asclepius است که فقط از یک مار تشکیل شده است.

نشانه‌های هرمس خروس و لاک پشت است. در بیشتر تندیس‌ها، یک کیسه، کفش بالدار و کلاه بالدار، و عصایی که در دست گرفته جزو نشانه‌های او محسوب می‌شود.

«فروش فلسفه به زئوس به هرمس نسبت داده شده است.» (یان کات، تناول خدایان، ص 277)

هرمس کفش‌های بالدار خود را در راه پیروزی پرسئوس، به او داده بود: «پرسئوس در حالی که سرگردان در جستجو بود، با شخصی قوی و برازنده روبرو شد. می‌توان قیافه‌ی آن مرد را از لابلای اشعار شاعران مجسم کرد. مردی در اوج جوانی و جذابیت که تازه کرک نرمی بر چانه‌اش سبز شده بود. او چیزی در دست داشت که هرگز هیچ جوانی با خود نداشته است، عصایی از طلا که بر سرش دو هلال نصب شده بود و کلاهی پر دراز بر سر و صندل پر دراز به پا داشت. قلب پرسئوس به دیدن او پُر از امید شد. زیرا دانست که او کسی جز هرمس نمی‌تواند باشد. او که راهنما و بخشنده‌ی خوبی هاست... هرمس همه را به پرسئوس گفت و نقشه‌اش را تشریح کرد و خود او را به آن مکان رهنمون شد... هرمس همچنین گفت که شمشیری برای کشتن مدوسا به او خواهد داد. شمشیری محکم که در اصابت به بدن سخت گوگن‌ها نه‌خم شود و نه بشکند... پرسئوس از پشتیبانی هرمس برخوردار بود و جاده در مقابل رویش گشوده شد.» (ادیت هامپلتون، افسانه‌های بی‌زمان، صص 216-218)

هرمس یک بار هم موجب آزادی ایو می‌شود.

اما با همه‌ی این صفات جوانمردی و آزادمنشی که در هرمس می‌بینیم، اما در نهایت این قهرمان، در جانب وفاداران و خدمتگزاران زئوس، به حساب می‌آید. کما اینکه در مجازات پرومته (پرومته در زنجیر، اثر اشیل) به تندی با پرومته حرف می‌زند و او را سوفسطایی می‌خواند؛ که از امر زئوس سرپیچی کرده است:

«در تاریخ تمدن، همانگونه که پرومته به همسرایان می‌گوید، تأکید ویژه بر "برآورد هوشمندانه" است که عموماً به عنوان گرایشی خاص آنتی‌ها شناخته می‌شود. واژه‌ی یونانی "گنوما"، استعداد حاکی از هوش برای تمیز قائل شدن و گزینش کردن، غالباً از سوی فلاسفه‌ی یونان همان ویژگی‌ای شمرده می‌شود که انسان را از حیوان متمایز کرد. پرومته از مورچگان انسانی پیش از کشف آتش سخن به میان آورد: "آنها هر کاری را نابخردانه انجام می‌دادند". محتمل است ارسطو هنگام تبیین انسان به عنوان "مخلوقی که می‌داند چگونه برآورد کند"، پرومته را در ذهن خود می‌داشت. پرومته در نمایشنامه‌ی اشیل دارای گزندگی و انحراف هوشمندانه‌ی نسل جدید فلاسفه است. جای شگفتی نیست که در انتهای نمایشنامه، هرمس پرومته را به خاطر

سوفسطایی بودن ملامت می کند: "ای تو، شوخ نهاد، تو / تلخ تر از هر تلخی، تو ای گناه ورز نسبت به خدایان فناپذیر".» (یان کات، تناول خدایان، ص 37)

## پرومته

پرومته (Προμηθεύς / Prometheus)، پسر پاپتوس و کلیمه بوده و در اساطیر یونان، خدای آتش است. او یگانه تیتان زنده مانده از جنگ بود که و مورد احترام زئوس قرار گرفت. اما به جرم آتش دزدی، و بخشیدن آن به انسان، مورد غضب خدایان قرار می گیرد.

«در آتن، در محله ی سفالگران، محرابی یا نیمه محرابی وقف نیمه خدایی کوچک و محلی، حامی آهنگران و سفالگران شده بود. نیم دیگر محراب از آن هفایستوس بود. این نیمه خدا یا نیمه شیطان را پرومته نوس می نامیدند. این نام در یونانی به معنای "پیش اندیش" یا کسی است که پیشاپیش از واقعه ای خبر می دهد... این موجود باهوش به پادشاه خدایان کلک زد. زئوس آتش را پنهان کرده بود، اما پرومته نوس آن را دزدید و در چوب آتش زنه یا نی به زمین آورد... زئوس از این خدعه به برآشفت... پرومته نوس خدعه های دیگری نیز در کار زئوس کرد و سرانجام به فرمان زئوس او را به زنجیر کردند و عاقبت به دست هرakles (هرکول) آزاد شد.» (عبدالله کوثری، آیسخولوس، ص 239)

پرومته از نظر اطاعت امر خدایان، در جایگاه مقابل هرمس است. اما همان یک عمل او (همان کشف راز آتش بر انسان) برابر است با آنهمه آزادمندی های هرمس.

«یکی از نخستین حلقه های زنجیر رویدادهایی که پیش درآمد جنگ تروا را پدید آورد، توسط پرومته، ولینعمت بزرگ بشر، تعبیه شد. پرومته که عموزاده ی زئوس بود، آتش را برای انسان به ارمغان آورد، و آتش عنصری بود که قبلاً فقط خدایان از منافع آن بهره می گرفتند. بعلاوه او به انسانها یاد داد که فقط چربی و استخوان گوشت قربانی را به خدایان تقدیم نمایند، و بهترین قسمت های آن را برای خود نگاهدارند. زئوس پرومته را مجازات کرد و او را بر صخره ای در بلندای کوهها به زنجیر کشید، و همه روزه عقابی را می فرستاد تا جگر او را بخورد و هر شب جگر او باز بروید... سرانجام پرومته به دست هرakles، یا به دست زئوس آزاد شد آنگاه که قبول کرد یک راز مهم را با او در میان گذارد...» (لوسیا برن، اسطوره های یونانی، ص 42)

بد نیست در نمایشنامه ی پرومته در بند، به گفتگوی این دو قهرمان تأمل کنیم. در اینجا دو نگرش متضاد می بینیم که از توازی چشمگیر، برخوردارند؛ در واقع، هر دو به آزادمندی خود می بالند اما هر کدام از یک ایدئولوژی دفاع می کنند:

- هرمس: به سرسختی و گستاخی برخاستی و اینت بادافرهی که می بینی.
- پرومته نوس: بدان که این محنت و آزار به آن خواری برده وار نمی فروشم.

پرومته افتخار می کند که با آگاهی کامل در راه آگاهی بخشی به انسان و روشنگری گام نهاده و از این بابت، به امر زئوس، مستوجب مجازات شده است. او قهرمانی است که می تواند مدتها رنج و عذاب را تحمل کند تا از آزادمندی اش دست برندارد:

«پرومته در پاسخ هرمس که او را جاهل خطاب کرده بود [- هرمس: پیداست که این جنون تو دیگر نه خردک چیزی ست] می گوید: "چنین بادا، اگر بیزاری جستن از دشمنان دیوانگی باشد" ... آنهايي که علیه قدرت می شورند، علیه شاهان، آنان که وفاداری خود را به مردگان در تضاد با وظایف خویش نسبت به زندگان قرار می دهند، آنانی که از پذیرش دنیا امتناع می ورزند، همه دیوانه اند.» (یان کات، تناول خدایان، ص 243)

در کل، آگاهی بخشی به انسان و کشف رازها، و نیز یاری رسانی و آزادمندی در پرومته و هرمس قابل مقایسه است؛ پرومته ای که هم پیشگویی می داند و هم رازهای دانایی را:

«اسناد کشف الفبا به پرومته فکر ایشیل بود، و شاید احساس می کرد برای مردمشناسی عقلانی پیشرفت ضروری است. منابع اسطوره شناسی، کشف الفبا را به پارسانه ی ثلاثه (Three Parcae، یا خواهران سرنوشت)، به هرمس و به ایو نسبت می دهند. در این ارتباط، ایو همان ماه است، الفبای نخستین مربوط می شد به تقویم قمری و آن اسرار دینی کاهنگان "ماه-ایو" بود.» (یان کات، تناول خدایان، ص 252)

### همانندی قهرمانان بادپا با هرمس (از نظر خجسته کیا)

در کتاب 'قهرمانان بادپا، در قصه ها و نمایشنامه های ایرانی (بررسی عناصر نمایشی در اوستا، یادگار زریران، شاهنامه، حمزه نامه، ابومسلم نامه، اسکندرنامه، سمک عیار)' نوشته ی خجسته کیا، بر یاری گری های هرمس تأکید می شود و اینکه کارهای هرمس به عیاران قصه های شرقی شباهت دارد:

«هرمس اسطوره ای است بس شگفت و پیچیده. زادگاه او روشن نیست. گویند در آرکادیا زاده شد. هرمس، پسر زئوس و مایا در چهارمین روز ماه، روزی که به وی اختصاص دارد، تولد یافت... نوزاد یکساعته از گهواره بیرون جست و گله های برادرش آپولون را ربود... هرمس پیک زئوس و حامی شبانان و راهبر مسافران، خود همیشه در سفر است. در دادوستد و مسابقات داوری می کند و در نزاعها و کشمکش ها میانجی است. هرمس نه تنها از دزدان حمایت می کند، که خود نیز دزد است. غیب هم می شود. همچنین از روی علائم سنگریزه ها پیشگویی می کند... هرمس نوازنده است؛ ساختن رود را به وی نسبت داده اند. بازیگر و آکروبات نیز هست. از آنجا که این ایزد حامی خدایان مغاکهای زمین انگاشته شده، پیوستگی نزدیک با زمین و مرگ دارد. نخستین ظهور هرمس به شکل قطعه سنگی است چهارگوش. بعدها، حدود قرن چهارم پیش از میلاد به صورت ایزدی ریشدار، با کفش های چوبی بالدار، قبا ی نازک و کلاه نمدی جلوه کرد...»

«هر زوج از خدایان المپ با یکدیگر نسبتی دارند، جز هستیا-هرمس. این دو نه عاشق و معشوق اند، نه خواهر و برادر، نه زن و شوهر، نه پدر و دختر یا پسر و مادر. هستیا در مرکز فضای خانواده جای گرفته و خانه را مرکز زمین انگاشته اند. هستیا که بی حرکت و ثابت در کانون زمین قرار دارد به مثابه ی مادر-زمین است. هرمس نیز پایگاهی زمینی دارد، و با انسانها محشور است؛ اما به عکس هستیا پیوسته در حرکت است. در یک نقطه ی ثابت قرار نمی گیرد، مسافر است و مسافتهای دراز را نیز در می نوردد. هیچ چیز در او ثابت و ماندنی نیست. هرمس جلوه ی تحرک و تغییر و تحول و گذار است. هرمس از هر مانعی عبور می کند؛ قفل و بست مانع او نیست. ایزد دورکننده ی دزدان از محیط تحت محافظت خویش، شگفتا که خود دزد است. نتیجه آنکه هرمس-هستیا نمایانگر فضا هستند. فضا مرکز دارد ثابت، در عین حال متحرک و متحول و گذراست - این است نشان زوج شگفت هرمس - هستیا در المپ... هرمس که با پاپوش چوبین بالدار مسافتهای دراز را می پیماید، و با عصای جادویی اشیاء را ناپیدا می سازد، و در کلاه هدیس غیب می گردد، میانجی عشاق نیز هست. اوست میانجی آفرودیت و ارس، و ن در نبرد ترویا نیز شرکت دارد... هرمس با کلام Logos سرو کار دارد - کلام گنگ و مبهم، کلام راست و روشن، کلام گنگ حجاب هرمس است. هرمس رهروی است شبانه، شب قلمرو اوست و تجلی صورت معنوی هرمس، پس در دو وجه جلوه دارد - سفید و سیاه... افزون بر آنچه گفته شد، نقش مهم هرمس است در آیین مهرپرستی غربی. هرمس در نقوش مهری، در نقش راهنمای ارواح و گاه همتای مهر نموده شده است.» (خجسته کیا، قهرمانان بادپا، صص 101-109)

### قهرمانان قصه های عیاری (از نظر خجسته کیا)

خجسته کیا در کتاب 'قهرمانان بادپا'، از منظر نمایشی بودن داستانهای عیاران، آنها را جمع آوری کرده. و ما در اینجا با اندکی تفاوت، به لحاظ ویژگی دادگستری و بخشندگی قهرمان، از آنها یاد می کنیم:

در این داستان، قهرمان عیاری است به نام احمد زمجی که از یاران ابومسلم خراسانی بوده. ابومسلم در خواب، پیامبر را دیده که پیشه ی زمج را به او می بخشد. احمد زمجی که در سپاه ابومسلم قرار می گیرد می تواند اسلم را هم که رویین تن بوده (رویین تن بجز گردن و چشمش) نابود کند. و بسیاری قهرمانی های دیگر. احمد زمجی، عیار عجیبی است: هم عارف و فرزانه است؛ هم دلقک شوخ طبع و نیرنگباز.

#### 1. قصه ی حمزه

در حمزه نامه، یکی از یاران امیر حمزه، عیاری است به نام عمر امیه زمزی؛ که تمام نشانه های عیاری را یکجا دارد. و رفتارهای شیرین او در میدان رزم، یادآور جنگاوری های مسخره ی احمد زمزی در نبرد با مروانیان است.

#### 1. داستان سمک عیار

سمک عیار، معروفترین چهره ی عیار ایرانی است و البته قدیمی ترین؛ زیرا که ردّ پایی از شخصیت او را می توان در کتاب بندهش و در شخصیت منوش خورشید، از نوادگان منوچهر بازیافت. او در عین مسخرگی، به زیرکی متصف است و هر لحظه به شکلی در می آید، و از طریق جادو، و ارتباط با سیمرخ، قهرمانی ها می کند. استادش، شغال پیل زور، نام دارد و به لهجه ی عیاران سخن می گوید. یاری رسانی های سمک، همه در جهت دادگستری و عدالت اجتماعی است.

#### 1. اسکندرنامه

خجسته کیا، در میان قهرمانان متن های اسکندر نامه ها، به شخصیت عیاری به نام مهتر نسیم اشاره می کند که در عین زیرکی و تزویر و فریبکاری، بسیار مضحک است و از مسخرگی باک ندارد. او که همزادی در آن سوی عالم دارد جاویدان است تا آنکه پس از چهارصد سال، از غم مرگ اسکندر می میرد. این قهرمان، که در نقالی های عهد قاجاریه به فرهنگ مردم عامه راه یافته و مشهور عام و خاص شده است، برخلاف سمک عیار، از فرهنگ والا به زیر افتاده است.

آنچه نویسنده ی "قهرمانان بادپا" در این چهار داستان، برگزیده است بیشتر رفتارهای نمایشی و اجرایی دیگر قهرمانان این داستان هاست.

با این حال، هر چهار داستان، به طور کلی ماجراهای قهرمانان اصلی است که اولاً دست به عمل می زنند و بی عمل نمی نشینند. و ثانیاً خیرخواه عامه ی مردم هستند؛ و تلاش و کشمکش های آنان در جهت دادگستری و نیکخواهی است.

یعنی ابومسلم، سمک، حمزه، و اسکندر ذوالقرنین هر کدام برای ترویج عدل و داد وارد کارزار شده اند:

ابومسلم بر علیه مروان، آخرین خلیفه ی امویان، با آنهمه قدرت و شوکت، شورش می کند.

امیر حمزه دشمن زمرده است و هرکدام از دو طرف در نبرد عیارانی دلاور دارند.

سمک از عیاران چین است که با خورشیدشاه، پیوند برادری خوانده و در راه خواسته های او وارد نزاع چین و ماچین می شود و جادوگران را از پای درمی آورد و...

اسکندر مردی موحد است و با پریان و زنگیان و دیو مردمان و روس ها و کافر ترکان و دوالپایان و فیلگوشان محاربه می کند.

## اشاره ای به دو قهرمان در شاهنامه ی فردوسی

در میان قهرمانان شاهنامه، دو قهرمان را می توان به لحاظ پایه و خاستگاه اجتماعی از سایرین جدا کرد: کاوه آهنگر؛ و آرش کمانگیر

با آنکه این هر دو، قهرمانانی مهذب هستند که عاری از صفات قلندران و رندان و قلاشان (بیکاره های مفلس و لگردد) توصیف شده اند؛ با این حال در اینجا به دلیل پایگاه اجتماعی شان، آنها را از دیگر فرادستان (پهلوانان دارای مرتبه ی اجتماعی پهلوانی) جدا می کنیم.

### 1. کاوه آهنگر

کاوه روستازاده ای است که وقتی از ژیدهاک (ضحاک) باید دو پسر او را طعمه ی ماران بر دوش خود کند، قیام می کند؛ و همان چرم آهنگری اش می شود درفش سپاه سالار؛ و فریدون به پشتوانه ی او ضحاک را در کوه دماوند در بند می کند و بر تخت پادشاهی تکیه می زند. در واقع، پشتوانه ی تخت پادشاه دادخواهی چون فریدون، کاوه ی عامی اما نیکخواه و پرزور است.

چو کاوه برون شد ز درگاه شاه / برو انجمن گشت بازارگاه

همی بر خروشید و فریاد خواند / جهان را سراسر سوی دادخواند

از آن چرم کاهنگران پشت پای / ببندند هنگام زخم درای

همی کاوه آن بر سر نیزه کرد / همانگه ز بازار برخاست گرد

خروشان همی رفت نیزه به دست / که ای نامداران یزدان پرست

کسی کو هوای فریدون کند / سر از بند ضحاک بیرون کند

ببویید کاین مهتر اهرمنست / جهان آفرین را به دل دشمن است...

### 1. آرش کمانگیر

در پی قرار صلح افراسیاب تورانی و منوچهر پیشدادی، افراسیاب مبنای تعیین مرز ایران و توران را تیری از فراز البرز پیشنهاد می دهد. و از سر تحقیر و تمسخر و نیرنگ، رزم نیازموده ای چون آرش، را برمی گزیند.

آرش، در این تصمیم (که از نبرد در میدان کارزار سخت تر است) به نیروی بازوی خود ایمان می آورد و می پذیرد. و تیر را در چله کمان گذاشته و پرتاب می کند.

می گویند آرش که همه هستی و توانش را برای پرتاب تیر گذاشته بود، پس از این تیراندازی از پا می افتد و جان می دهد؛ پیکرش پاره پاره شده و در خاک ایران پخش می شود و روانش در تیر دمیده می شود؛ تیر از طلوع خورشید تا شامگاه در آسمان به پرواز در می آید و آنگاه در کنار جیحون یا آمودریا بر درخت گردویی فرود می آید؛ و مرز ایران و توران مشخص می شود.

هرچند در شاهنامه داستان آرش به تمامی ذکر نشده، اما در چندین جا از شخصیت و داستان او یاد شده است:

چو آرش که بردی به فرسنگ تیر / چو پیروزگر قارن شیرگیر

بزرگان که از تخم آرش بدند / سبکبار و جنگی و چابک بدند

از آن زخم آن پهلوی آتشی / که سامیش گرزست و تیر آرش

دو فرزند او هم گرفتار شد / برو تخمه آرش خوار شد

جوان بی هنر سخت ناخوش بود / اگر چند فرزند آرش بود

من از تخمه نامور آرشم / چو جنگ آورم آتش سرکشم

می توان گفت هم کاوه آهنگر و هم آرش کمانگیر، مشابهتی دارند در ایمان قلبی و درونی به زور بازوی خود بی آنکه پیش از این از جنگاوران بوده باشند؛ یا از قبل پایگاه اجتماعی پهلوانی پذیرفته شده ای داشته باشند.

### خصلت پهلوانی و جایگاه اجتماعی قهرمانان شاهنامه

اگر بپذیریم که کاوه آهنگر و آرش کمانگیر هر دو از طبقه ی فرودست جامعه برآمده اند، شاید این شبیه ایجاد شود که این داستانها همواره در دفاع از کهلان مظلوم و محکوم کردن مهران ظالم بوده اند. اما می بینیم، همواره از نیکخواهی ها و دادگستری های والامقام هایی چون فریدون و جمشید و انوشیروان و بهرام گور و... نیز چه داستانها گفته می شود که این بزرگواران به تظلم خواهی ها پاسخ مثبت می دهند؛ و اعمالی شایسته دارند.

با این وصف، در مورد قهرمانانی غیر از این آرش کمانگیر و کاوه آهنگر می توان پرسید آنچه برای قهرمان ارزش می آورد آیا پایگاه اجتماعی و الیست یا اعمال نیک او که در خاطره ها می ماند؟

فردوسی در داستان فریدون به ما یادآور می شود چنین جایگاه آرمانی که فریدون یافته، ره آورد دادگری و نیکخواهی و بخشندگی اوست؛ نه چیز دیگر:

فریدون فرخ فرشته نبود / ز مشک و ز عنبر سرشته نبود

به داد و دهش یافت این فرخی / تو داد و دهش کن فریدون تویی

حال، در مقام مقایسه می بینیم این دادگری و نیکخواهی و بخشندگی اگر خاص فرادستان نباشد و مشترک باشد میان شاهی چون فریدون و پهلوانی از طبقه ی فرودست اجتماع که جز نام چیزی برایش نمانده؛ پس کاوه و فریدون هر دو به یک اندازه قهرمانانی مردمی محسوب می شوند.

و اما در مورد قهرمانان قلاش؛

ما به همین منوال، می توانیم ارزش بسیاری از اعمال و رفتارهای قلاشان و عیاران را هم برابر بدانیم با اعمال فرادستان نیکخواه یا فرودستان نیک سرشت؛ و اینها همه ستودنی خواهند بود. چنانکه سعدی می گوید:

کمال نفس خردمند نیکبخت آن است / که سرگران نکند بر قلندر قلاش

یا از زبان سنایی می شنویم:

سر قلاشان ندانی راه قلاشان مرو / دیده بینا نداری راه درویشان مبین

در اینجا، گذری خواهیم داشت به قهرمانانی که نه تنها از طبقه ی فرودستان جامعه هستند؛ بلکه از زمره ی خلافاکاران نیز به حساب می آیند. با این حال، از محبوبیت برخوردار بوده و حس رحم و شفقت ما را برمی انگیزند.

### پیکارسک:

پیکارسک، به یکی از انواع ادبی گفته می شود که در آن قهرمان داستان از طبقه ی فرودست جامعه باشد. خاستگاه این نوع ادبی را اسپانیا دانسته اند.

هری سبیر در ابتدای کتاب "پیکارسک"، برای تعریف دقیق داستان پیکارسک، نقل قول می کند از فرانک چندلر: «در رمان پیکارسک اسپانیایی یک قلاش توصیف و ماجراهایش نقل می شود. او از والدینی تهیدست و غیر آبرومند زاده شده، که غالباً برای تقدیس پیوندشان زحمت تشریفات به خود نمی دهند و از میلاد او نیز چندان خشنود نیستند. به هر دوز و کلک که شده بزرگ می شود. یا با عشق فطری به اموال دیگران به دنیا می آید، یا معصوم است و به ضرب روزگار یاد می گیرد که باید گلیم خود را از آب بیرون بکشد و گرنه کلاهش پس معرکه است. در هر دو صورت نتیجه یکی است؛ برای اینکه زنده بماند باید به خدمت کسی درآید، و در می یابد که باید دسترنج خدماتش را با عواید قلاشانه اش چرب تر کند. برای همین از این ارباب به سراغ ارباب بعدی می رود، در این خدمتگزاری سر همه شان کلاه می گذارد، و در روایت خود آنها را وصف و هجو می کند. سرانجام، وقتی انواع و اقسام ناملامیات را پشت سر گذاشت، و با محک قلاشانه اش بی اعتباری مال و مقام آدمی را سنجید، داستان خود را به پایان می برد.» (هری سبیر، پیکارسک، صص 4-5)

«ایده ی پیکارسک، چنان که از بررسی مختصر خط سیر آن از سده ی شانزدهم تا پایان سده ی هجدهم برمی آید، بر مجموعه ای از رمان ها استوار است که در چارچوب عرف های تثبیت شده ی روایت های اسپانیایی پرورانده و نوشته شدند ... سرانجام اینکه ماجراهای پیکارسک و شأن پیکارو در اجتماع با زمینه های هجوپردازی، اجتماعی و تاریخ خاص هر کشور انطباق یافت و نتیجه ی کلی این شد که به "ضد پیکارو" تبدیل شد.» (هری سبیر، پیکارسک، ص 84)

«پیکارو را می توان "ضد قهرمان" ی با هزار چهره نیز دانست. در نظر اولریش ویکز، دمدمی مزاجی او تلویحاً در نقاب های گوناگونی که بر چهره می زند و در چشم اندازهای متغیری که در آنها قرار می گیرد نمایان است... سرگردانی ها و ماجراهای پیکارو را داستان یا پیرنگ نمی بینند و آنها را به حدّ اسطوره می رسانند که از پیش زنده بوده است... به نظر گلین وقتی از اسطوره حرف می زنیم مقصودمان دو چیز است: اسطوره به مثابه رسوبات تاریخ فرهنگی، که بیشتر اشارت به یک روایت ساده یا درون مایه ی نمایش، پیرنگ یا قصه است، و لذتی که از خواندن یا دیدن دیگر بار آن به آدمی دست می دهد؛ و دوم این واقعیت که این لذت تلویحاً به معنای خواننده ای است که به یاد دارد و در جریان است. یک اسطوره ی ادبی به تداوم فرهنگی و مشارکت خواننده در این تداوم دست می یابد...» (هری سبیر، پیکارسک، صص 91-93)



## نمونه هایی از قهرمانان بی پیرایه

در پایان، از میان نمونه های بی شمار قهرمانان دنیای ادبیات و اسطوره، تنها به دو نمونه از قهرمانان طبقه ی فرودست توجه می کنیم که در مواجهه با مصایب اجتماع یکی مبارزه می کند و دیگری منفعلانه زندگی را سر می کند و تنها رشدی درونی دارد.

### 1. نمایشنامه ویلهلم تل (نمونه قهرمانی که دست به عمل می زند)

«داستان تل در ضمن نمایشنامه ی ویلهلم تل به تفصیل بیان شده و شیلر از آنچه در میان مردم سوئیس و در کتابها و افواه در باب اعمال و افعال و رفتار و کردار و حتی سخنان تل موجود و در دسترس بوده است هیچیک را فروگذار ننموده است... تل مرد ساده و جوان رشیدی بوده از اهالی ایالت اوری... و هرچند شکارچی و روستایی ساده ای بیش نبوده است به مناسبت شجاعت بی ریا و شهامت بی پروایی که قریب ششصد و پنجاه سال پیش در راه نبرد و مبارزه با دشمن بیگانه ابراز داشته و در کار استحکام میانی استقلال وطن خود کمک بزرگی به هموطنان خویش نموده است هموطنانش تا ابد نام او را به عزت و احترام خواهند برد... داستان ویلهلم تل را پیش از شیلر نیز شعرای سوئسی و غیر سوئسی بارها موضوع قطعات و منظومه های خود قرار داده بودند. و حتی در اوایل قرن شانزدهم در همان ایالت اوری، وطن تل، به صورت تناثر عمومی – چیزی شبیه تعزیه های خودمان در میدانها – به نمایش درمی آمد و در سال 1545 با تجدید نظر یک جراح از اهالی زوریخ به شکل کتابی انتشار یافت.» (از مقدمه ی جمالزاده، بر ترجمه ی ویلهلم تل شیلر، ص 2)

### 1. رمان آشغالونی (نمونه قهرمانی که دست به عمل نمی زند ولی فکر می کند)

رمان "آشغالونی"، مجموعه یادداشت های روزانه ی زنی سیاه پوست به نام کارولینا ماریا دژ زوس، می باشد (این رمان را کریم کشاورز به فارسی ترجمه کرده و انتشارات نیل آنرا به چاپ رسانده است).

کارولینا ماریا دژ زوس، از اهالی فالوای کانپنده (تخته آباد) یا همان زاغه نشین در حومه ی شهر سائوپولوی برزیل، است. زنی که ازدواج رسمی نکرده و سه بچه دارد. زیر سقفی که شیشه پنجره ندارد، زندگی می کند. او برای مبارزه با گرسنگی خودش و سه فرزندش آشغال گردی می کند. دعوا، کتک کاری، فحش، دزدی، و فحشا مسائل عادی فالواست. در فالوا هم سیاهپوستان در فقر و رنج و گرسنگی هستند و هم سفیدپوستان.

و کارولینا، در میان اینهمه گرفتاری هر روز خاطراتش را یادداشت می کند؛ تا آن روز که خبرنگاری آنها را می خواند و برایش به چاپ می رساند.

رمان آشغالونی، مخاطب را با قهرمانی آشنا می کند از دنیایی بی رحم. قهرمانی که قاعدتاً باید مقهور شده باشد. اما زندگی را تاب می آورد. و همین بزرگترین مبارزه ی اوست.

این قهرمان محبوبیت خود را مرهون شکیبایی، فکر آزاد و نیکخواهی هایش است.

## منابع:

- برن، لوسیا، *اسطوره های یونانی*، ترجمه ی عباس مخبر، 1375، نشر مرکز
- سیبر، هری، *پیکار سک*، ترجمه فرزانه طاهری، 1389، نشر مرکز
- شیلر، یوهان فریدریش فون، *ویلهم تل*، ترجمه سید محمد علی جمالزاده، 1382، انتشارات علمی و فرهنگی
- کوثری، عبدالله، *ایسخولوس: مجموعه آثار*، 1390، نشر نی
- کات، یان، *تناول خدایان: تفسیری بر تراژدیهای یونان باستان*، ترجمه داود دانشور، منصور براهیمی، 1386، سازمان سمت
- کبا، خجسته، *قهرمانان بادیا*، 1375، نشر مرکز
- هامیلتون، ادیت، *افسانه های بی زمان*، ترجمه پریرخ صنیعی، 1387، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان